



شنبه، ۳۰ اکتوبر، ۲۰۲۱

ترجمه: میر عبدالرحیم عزیز

## سیستم دو حزبی امریکا محکوم به زوال است... سوال این است که بعد چه اتفاق می افتد؟

نویسنده: Finian Cunningham

قسمت اول

در یک مصاحبه با فینیان کنینگام، پروفیسور کولین کاول هشدار می دهد که اگر یک حرکت دموکراتیک واقعاً مترقی بسیج نشود، ایالات متحده در آستانه ظهور خطرناک فاشیسم کامل قرار می گیرد.

طبق گفته کالین کاول، استاد علوم سیاسی امریکائی، ایالات متحده در حال فروپاشی اقتدار سیاسی داخلی خود با یک بحران تاریخی روبرو است. در مصاحبه زیر، کاول دیدگاه تاریخی طولانی دارد که چگونه سیستم دو حزبی به طور سنتی به عنوان یک وسیله ارتجاعی برای پنهان نگهداشتن و حمایت نمودن از قدرت الیگارشسی سرمایه داری ایالات متحده مورد استفاده قرار گرفته است. ماهیت این سیستم است که کتله های عظیم کارگران امریکائی را به اردوگاه های رقیب دو حزبی کوچک تقسیم نموده که نظر به دلایل سیاسی ارتجاعی از هم دور شده اند. وی ادعا می کند که این مکانیسم اکنون به پایان مفیدیت خود رسیده است. این سیستم از مشکلات عمیق و فاسد کننده نابرابری اجتماعی و فقدان جهت گیری سیاسی که نه دموکرات ها و نه حزب جمهوری خواه قادر به رفع آنها اند، فرسوده گردیده است. این به نوبه خود، بحران حاکمیت را برای طبقه حاکم سرمایه امریکا ایجاد می نماید. کاول هشدار می دهد که اگر جنبش دموکراتیک واقعاً مترقی بسیج نشود، ایالات متحده در آستانه ظهور خطرناک فاشیسم کامل قرار خواهد گرفت.

## مصاحبه

سوال: شما انتقاد خود را از اداره جو بایدن ابراز کرده و می گوئید که این اداره سیاست هائی را دنبال می کند که امکان بازگشت سیاسی دونالد ترمپ یا ترمپسم را فراهم می کند. اول از همه، آیا می توانید تعریفی از سیاست ترمپ ارائه دهید؟

کولین کاول: چهار سال قبل از حمله آلمان به پولند در اول سپتمبر ۱۹۳۹، هفتمین کانگرس جهانی کمونیست بین المللی گزارشی از کمونیست بلغاری جورجی دیمیتروف میهایلوف را منتشر کرد که فاشیسم را به شرح زیر تعریف می کند:

رفقا، پلنوم سیزدهم کمیته اجرائی کمونیست انترنشنل به درستی فاشیسم در قدرت را به عنوان دیکتاتوری آشکار تروریستی مرتجع ترین، شوونیست ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی توصیف کرد ...

طوریکه اوتو بائر اظهار داشته است، فاشیسم نوعی قدرت دولتی نیست که "بالا تر از هر دو طبقه - پرولتاریا و بورژوازی ایستاده باشد". همانطوریکه بریلسفورد سوسیالیست انگلیس اعلام کرد که این، "شورش خرده بورژوازی نیست که ماشینهای دولت را تسخیر کرده است." نه، فاشیسم قدرتی نیست که بالاتر از طبقه باشد و نه دولت خرده بورژوازی یا پرولتاریای مبتذل مافوق سرمایه مالی است. **فاشیسم قدرت سرمایه مالی است.** این سازمان انتقام تروریستی علیه طبقه کارگر و بخش انقلابی دهقانان و روشنفکران است. در سیاست خارجی، فاشیسم در وحشیانه ترین شکل خود جنگوئیسم (وطنپرستی با تعصب) است و باعث ایجاد نفرت حیوانی از سایر ملت ها می شود.

از ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰، قدرت افضل سرمایه داری در جهان امروز، ایالات متحده، دونالد ترمپ را که قبلاً یک سرمایه دار املاک از شهر نیویورک بود، به قله قدرت نشانند. چهار سال ریاست جمهوری ترمپ مقالات، تجزیه و تحلیل ها و مقایسه های متعددی با رژیم های کاملاً فاشیستی هیتلر، موسولینی و فرانکو و سایر موارد را به همراه داشت.

بله، اظهارات سیاست خارجی ترمپ یکنواخت و نفرت انگیز از ملل دیگر بود. به عنوان مثال، چه کسی می تواند تهدیدات ترمپ را در این موارد فراموش کند:

- آتش و خشمی را که جهان که هرگز ندیده، به سوی کره شمالی رها خواهد کرد تا این کشور را نابود کند.

- خوان گایدو غیر منتخب را که مخالف دولت ونزوئلا بود، به عنوان رئیس جمهور قانونی این کشور می شناسد.

- تعیین مجدد کوبا به عنوان حامی دولت تروریسم.

- ایران را کشور شماره یک تروریستی در جهان خواند و ایالات متحده را از توافق هسته ای سال ۲۰۱۵ با مذاکره قبلی دولت اوباما خارج کرد.

- به هائیتی و کشورهای افریقائی به عنوان "کشورهای گودال" و غیره اشاره کرد.

در مورد کارگران امریکائی، ترمپ با ابراز خشنودی از طبقه کارگر ایالات متحده، ادعای کرد که مشاغل را به امریکا بازمی گرداند و بزرگترین رئیس جمهور تولید کننده شغل در تاریخ میشود- وعده ای که نتوانست به آن عمل کند، زیرا بیش از سه میلیون کمتر شغل در دسمبر سال ۲۰۲۰ نسبت به جنوری ۲۰۱۷ وجود داشت، اگرچه ترمپ استدلال میکرد این امر به دلیل خلق ویروس Covid-۱۹ توسط اجانب بود که آنرا طور تحقیرآمیز "انفلوآنزای چین" نامید.

با به راه انداختن یک نوع جنگ صلیبی فرهنگی علیه روشنفکران ایالات متحده، در درجه اول روشنفکران اکادمیک لیبرال وابسته به یا طرفداران حزب دموکرات، ترمپ به عمل ضد کرامت انسانی علیه روشنفکری عنعنه سنتی امریکا اقدام نمود. ترمپ دانشمندان چپ را مورد انتقاد قرار داده و آنها را به خاطر انتقاد از تمدن غرب و تاریخ امریکا، مخالفت با رشد افکار محافظه کاری در موسسات تعلیمی و تشویق هم جنس بازی متهم نمود. ترمپ همچنان روشنفکران را برای تشویق تنوع گرایی، حساسیت نژادی و حمایت از ورزش و تعیین تشناب های مخصوص برای تغییر جنسیتی ها (مرد به زن و زن به مرد) و استخدام این گروه در اردو که باعث کاهش روحیه در قوای مسلح می گردد، مورد انتقاد قرار داد.

با حمایت از خشم صاحبان مشاغل کوچک، قراردادی ها و ارائه دهندگان خدمات، حمایت ترمپ از میان عناصر خرده بورژوازی کاملاً محسوس بود و هنوز هم قابل لمس است و این امر با ترکیب کلی چنین افرادی که در شورش ۶ جنوری ۲۰۲۱ در کانگرس شرکت کردند، مشهود است. اگرچه که کلید صعود ترمپ بر مبنای حمایت تعداد اندکی از بیلبونر های مرتجع بود که در وقت ضرورت مبارزات انتخاباتی او را تقویت کردند.

سرانجام، چینیکه در اغلب مواقع به عنوان شخصیت سلطنتی ظاهر می شد که احتمالاً مافوق تعارض بین سرمایه و کار میبود، طرفداران مالی ترمپ همیشه می دانستند که ترمپ در کدام طرف از اختلاف طبقاتی قرار دارد.

در داخل کشور، ترمپ به طور مداوم اختلافات نژادی، تقسیمات جنسیتی و غیره را اینطور دامن می زد:

- ادعای اینکه اوباما امریکائی نیست.
- به زنان وکیل غیر سفید در کانگرس گفت که به جایی بروید که از آنجا آمده اید.
- مهاجران مکسیکوئی را متجاوز به زن خواند.
- از تقبیح نفوق طلبان سفید امتناع ورزید، حتی ادعا کرد که او چیزی در مورد رهبر سابق ککولیکس کلان و فعال فعلی نفوق طلبان سفید دیوید دوک و غیره نمی داند.
- و البته نامگذاری، تحقیر افراد، تمسخر و بی احترامی برای ترمپ مقدماتی بود که از طرفداران وی هم این روش انتظار میرفت و قابل بیش بینی نیز بود.

بله، اکثر امریکائی ها تصدیق می کنند که با هدایت ترمپ، در رهبری دولت و نیرو هائی که ثبات را تأمین می کردند، اختلالی به وجود آمد که میلیون ها تن از حامیان وی از این حالت طرفداری کردند و میلیون های دیگر هم او را محکوم نمودند. معهذا، نباید اولین دوره ریاست جمهوری ترمپ را "دیکتاتوری آشکار تروریستی، مرتجع ترین، شوونیست ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی" توصیف کرد، اگرچه تحلیلگران باید وضاحت بدهند که بالاترین اهرم های سرمایه داری ایالات متحده، یعنی سرمایه مالی، مسئول ارتقا وی به ریاست قوه اجرائیه ایالات متحده بوده است. سوالی که باید از زمان پیروزی انتخاباتی ترمپ در سال ۲۰۱۶ به آن پاسخ داده شود این است که چرا طبقه سرمایه دار ایالات متحده یا بخشهای عمده آن چنین شخص متضاد را به قدرت می رسانند و همزمان یک جنبش سیاسی ایجاد می کنند یا اجازه می دهند جنبش سیاسی برای حمایت از وی ایجاد شود؟

آیا این کاهش عظیم مالیات بود که وی از طریق کنگره برای ثروتمندترین امریکائی انجام داد؟ آیا این مجموعه از مقررات زدائی بود که وی از طریق بروکراسی فدرال پیش برد؟ آیا بازسازی تجدید تسلیحات اردوی ایالات متحده بود؟ یا این عکس العمل سفید پوستان بود که طی هشت سال اداره اوباما ایجاد شده بود؟

درک این نکته مفید است که نبوغ شوم سیستم دولت به ظاهر دموکراتیک ایالات متحده بر پایه حفظ دو حزب طرفدار سرمایه داری بنا شده است: جمهوری خواهان و دموکرات ها. یک حزب از منافع کارفرمایان و سرمایه داران بزرگ نمایندگی می کند و دیگری به عنوان قهرمان منافع کار و کسانی که توسط سیستم اقتصادی-اجتماعی موجود حذف یا به حاشیه رانده شده اند، خود نمائی میکند. رابطه دیالکتیک بین دو حزب تا اکنون با موفقیت کشور را در حدود ۲۴۵ سال با هم متحد کرده است. از نظر تاریخی، احزاب غیر از دو حزب قبلی این نقش های تعیین شده را بازی می کردند، اگرچه پیکربندی کنونی احزاب حداقل از دهه ۱۹۶۰ همگون بوده است. باسیت یاد آور شد که رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بیشترین ضربه را بر سیستم سرمایه داری ایالات متحده وارد کرد. در عمل، یک حزب هر عملی را انجام میدهد که اقدامات لازم را برای حمایت از طبقه سرمایه دار موجود انجام دهد و بعد از چهار یا هشت سال (طبق قانون اساسی ایالات متحده)، یک اداره دیگر سرمایه دار با دستکش مخملی روی صحنه آمده و خود را حافظ سرمایه و نظام معرفی میدارد.

بنابراین، حینیکه ترمپ در دوران ریاست جمهوری خود قول داد که ایالات متحده هرگز کشوری سوسیالیستی نخواهد بود، تلاش کرد که حزب جمهوریخواه خود را از حزب دموکرات متمایز کند، آنچه اکثر امریکائی ها کاملاً از آن آگاه نبودند. این یک واقعیت است که هر دو حزب مهم سیاسی - دموکرات و جمهوری خواه - مرهون شرکت های بزرگ امریکائی، بانک ها، سرمایه گذاران و به طور کلی سرمایه مالی اند.

در اصل، هر دو حزب سیاسی عمده ایالات متحده از طرفداران سیستم اقتصادی سرمایه داری هستند. سیاست های خارجی ایالات متحده چه حزب حاکم جمهوری خواه باشد و چه دموکرات طور نسبی همیشه یکرنگ است، اگرچه از نظر یک فرد متوسط، تفاوت چشمگیری بین سیاست ها و پیشنهاد های آنها وجود دارد. اما در واقع چنین اختلافاتی قابل اغماض است. سناتور سابق و فرماندار ایالت لوئیزیانا هوئی لانگ یک بار تفاوت احزاب جمهوری خواه و دموکرات در ایالات متحده را توصیف کرد، وی اظهار داشت:

تنها تفاوتی که من بین رهبری دموکرات ها و رهبری جمهوری خواهان یافتم این بود که یکی از آنها از مچ پا به بالا و دیگری از گوش به پائین غرق میشود. در واقع، یک فرد فقط باید بتواند موقعیت خود را در درون سرمایه در مقابل ساختار کار در سیستم اقتصادی ایالات متحده قرار دهد

تا پیش بینی کند که این احزاب چگونه به طور غیر عادلانه رفتار می کنند. این سیستمی است که بر اساس نابرابری طبقاتی و حفظ عدم تقارن طبقاتی عمل می نماید.

این سیستم در بیشتر قسمت تاریخ ایالات متحده به خوبی کار می کرد، زیرا نژاد، جنسیت، ملیت و غیره باعث تقسیم کارگران امریکائی از هم نوع طبقاتی خود میشد. بنابراین به طبقه سرمایه دار - عمدتاً سفید پوست و مرد - اجازه داد تا در داخل و خارج از کشور سود جمع کنند در حالیکه کارگران را برای جنگهای تهاجمی خارج از کشور علیه هر مردمی که جرأت به مبارزه طلبیدن سرمایه ایالات متحده را دارند و یا اینکه امریکا را از دسترسی و کنترل بازارها، اقتصاد، سیاست و غیره محروم سازند، تحریک می نمایند.

آن بازی اکنون به پایان رسیده است. توانائی سرمایه ایالات متحده برای اعزام کارگران به خارج از کشور غرض مبارزه برای منافع وال استریت تا حد زیادی به تقلیل رفته است. در نتیجه، سرمایه داران ایالات متحده در حال حاضر به بسیاری از خدمات نظامی خود در خارج از کشور به قراردادی های خصوصی متوسل می شوند، در حالیکه نفوس را در داخل کاملاً در تاریکی نگه میدارند که دقیقاً چه کسی، کی، کجا و چرا و برای چه می جنگیم.

با توجه به اینکه چین، روسیه، ایران و سایر کشورها اکنون با امریکا در سطح بین المللی رقابت جدی اقتصادی و نظامی می نمایند، این حالت طبقه سرمایه دار ایالات متحده را در حالت سرگیچی قرار می دهد و از این رو باعث عدم اطمینان، حیرت، بی ثباتی و سوالات حیاتی میگردد. به اعتقاد من، این دلیل عروج ترمپ به ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۶ است. یعنی در درجه اول حمایت از طبقه سرمایه دار ایالات متحده به منظور فرصت دادن به آن برای تأمل، ارزیابی و تجدید سازمان در یک برنامه واحد که بر مبنای آن برای حفظ و محافظت از امپراتوری سرمایه داری ایالات متحده به جلو حرکت کند.

بخش های عاقلانه تری از سرمایه مالی نتیجه گرفتند که ترمپ باید برود، زیرا او دولت سرمایه داری ایالات متحده را به سوی افراط برده و ثبات داخلی را تضعیف کرده است. هر چند که، میراث وی "ترمپیسیم" است، جنبش مهیج اجتماعی برای حمایت از او در طول یک دور ریاست جمهوری خود (تا اکنون) به عنوان رئیس اجرائی، ایجاد شده است. اما در مورد این سوال که ترمپ و یا ترمپیسیم چه بود، بر اساس شواهد می توان نتیجه گرفت که او و جنبش او حامی فاشیست یا پیش درآمد فاشیسم آشکار هستند. ترمپ و ترمپیسیم نشان دهنده آن چیزی است که برترام گروس "فاشیسم

دوستانه" نامید، جنبش پوپولیستی که به آرامی در حال توسعه است و به آرامی می خزد و شاخک های خود را در سراسر سیاست ایالات متحده گسترش می دهد. اهرم های این جنبش - در رسانه ها، در تعلیم و تربیه، در تجارت، در امور مالی و غیره - ایجاد شده، توسعه یافته و حفظ می شوند تا هر زمانی که توسط قدرت های لازم برای آزاد کردن و درگیر شدن در نظر گرفته شود، عملی شوند.

پایان قسمت اول